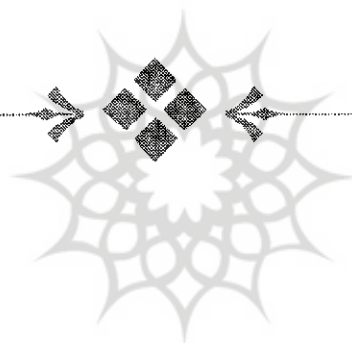


محمد باقر سعیدی روشن



هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من
مولوی

تحلیل حقیقت وحی و راز نهانی پیام‌گیری انحصاری آن، در پرتو داده‌های حسّی و تجربی و تأملات متدبیک عقلانی، چشم‌اندازی روشن در مسیر این افق بیکرانه پنهان برای ما روشن نمی‌سازد. اساساً وقتی با پدیده‌ای سروکار داشتیم که فاقد خصیصه تکرارپذیری باشد و ما تحت هیچ شرایطی نتوانیم آن صحنه را در معرض نمایش، مشاهده و آزمون سنجی خویش قرار دهیم و رهیافتی درون‌گرایانه به دست آوریم، بالطبع فاقد صلاحیت داوری علمی تجربی درباره آن امر فراروان‌شناختی خواهیم بود. همین سان اگر آن امر یک پدیده تفکرناپذیر و خارج از قلمرو معیارهای سنتی و متداول تئوری‌های استنتاج قیاسی باشد، ناچار باید بپذیریم که تحلیل آن پدیده فراعقلی، در چهارچوب قالب‌های ذهنی و عقلی شناخته شده ثمری نخواهد داشت.

میزان شناخت ما نسبت به پدیده مرموز وحی تشریحی و پیام‌گیری غیبی، تنها از طریق آثار و علایم خود آن است و بس. از این رو، اگر بخواهیم اندکی از این بن‌بست فکری بیرون آییم و

مجاللی برای جست و جو در پیش روی خویش داشته باشیم، تنها تبیینی که می تواند موجب پیدایی یک تصویری سایه روشن نسبت به جریان فوق العاده ناشناخته وحی برای ما ترسیم کند، گواهی زبانی و عوارض متظاهر روحی و نیز پیام نوینی است که خود آن جریان، به جامعه خویش عرضه کرده است. بی گمان، از نظر پدیده شناسی، شهادت نزدیک ترین «من» وابسته به این پدیده ای که در عالی ترین حد کمال جسمی، اخلاقی و فکری شناخته شده است، از نظر منطقی کم ارزش تر از تبیین آن پدیده از زبان دیگران نیست، زیرا این پدیده جدید تمام عوامل و خواست های ارادی او را تحت کنترل در آورده و در مرتبه نخست منشأ اعتقاد نوینی برای خود او شده است و در مرتبه بعد برای دیگران. از سوی دیگر، نگرشی نقادانه در متن پیام و آثاری که حاصل وحی و ارتباط غیبی پیامبر است، به ما این کمک را خواهد کرد تا منشأ و ماهیت این فکر جدید را در مقایسه با اندیشه های سابق او، ارزیابی کنیم.

به ویژه این متد تحلیل برای ما ارزش مؤکد می یابد که مکرر در اشارات قرآن کریم با این نکته مواجهیم که معاصران و همشهریان پیامبر با توجه به خصیصه های بشری و معمولاً متعارف خویش می کوشیدند تعبیر و تفسیرهای گوناگونی از ماهیت وحی نبوی اظهار و عرضه کنند. پیوسته این تفسیرها از سوی شخص گیرنده وحی و نیز متن پیام وحی، همراه با شواهد و ادله مشهود و معقول نفی و طرد می شد.

ما موضوع بررسی خویش را طبعاً درباره پیامبری قرار می دهیم که از لحاظ مقارنت زمانی نزدیک ترین پیام گیر الهی به عصر ما؛ و از نظر جامعیت و استواری پیام و صحت انتساب و سندیت تاریخی، منحصر به فرد است. قالب و محتوای وحی محمدی تنها وحی سالم و تغییر نیافته ای است که متن آن تمامی به صورت متواتر در میان فرهنگ بشری باقی مانده است^۱. این امر از نظر تاریخی نزد همه مردم دنیا پذیرفته شده است که قرآن از زبان مردی عربی و امی در قرن شش میلادی و در فاصله نسبتاً طولانی بیست و سه سال متناوب جاری و ثبت شده است.

این نکته هم از نظر شخص حضرت محمد ﷺ و هم در خلال پیام وحی او مفروض گرفته شده است که وحی قرآنی سخن و فکر محمد ﷺ نیست، همان سان که در مورد سایر پیامبران نیز چنین است، چگونه و چرا؟

آیا این تغییر حالات و رفتار و پیدایی عقاید جدید که در چهل سالگی حضرت محمد ﷺ پیدا شده است، محصول تفکر و تصمیم تدریجی پیشین خود اوست یا امری ناگهانی و غیر ارادی است؟

پیامبر در این سن که دوران کمال عقلانی یک انسان است، خود را موضوع پدیده خارق العاده ای می یابد، صدایی که او را می خواند و دعوت به خواندن می کند: «اقرء»، ولی او می داند که امی است و خواندن نمی داند، اما این یک خواست روشن و صریح است. سپیدپوشی که سراسر افق را پر کرده است! او به خانه می آید تا بیارآمد، اما همان گوینده رهایش نمی کند: «برخیز و انذار کن!» آیا خیال بر او غالب شده؟ ولی او هرگز تحت تأثیر خیالات و احساسات نزیسته است. او همیشه با خود و دیگران صادق و امین بوده است، او راست می گوید. این شهادت دوست و دشمن نسبت به همیشه زندگی او است^۲. او نمی تواند خود را قانع کند که این پدیده، تظاهر خیال است. از سوی دیگر ظهور وحی مستقیم و بی واسطه در هر بار، آثار و عوارض ظاهری خاصی را نیز به همراه دارد که دیگران هم آن را احساس و مشاهده می کنند. برای لحظاتی چهره اش سرخ می شود. حتی در سردترین زمان، عرق از جبین او جاری می شود. بدنش سنگین و گرفته می شود:

﴿ انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً ﴾

در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم. (مزمل/ ۷۳/ ۵)

سپس آیاتی را که دریافت کرده می خواند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

این حالت، هنگام وحی مستقیم و بدون ترجمان و واسطه رخ می داد، اما وقتی جبرئیل بر پیامبر وارد می شد، رخصت می طلبید و چون بنده ای در مقابل پیامبر می نشست^۳.

مجموعه های پیام های اولیه (علق، مدثر، مزمل، قلم و حمد که عتایق نام دارند) پیام ایمان ساز و اعتقادزا برای شخص پیامبر نسبت به پدیده غیبی وحی است و هنوز محتوای خاص موضعی بیرونی ندارد. از این پس دیگر او اطمینان کامل یافته است که منبع این پیام الهی در درون ذات خود او و تابع خواست های درونی او نیست، بلکه ناشی از یک نیروی مرموز و قاهر است که بر او تظاهر می کند. حصول این حالت یقین آور در مورد ریشه این آگاهی الهام شده، برای پیامبر یک حالت و انعکاس ذهنی است که در پرتو آن مکاشفه باطنی و احساس درونی برای او منبث شده و همراه خود نشانه هایی داشته که هرگونه شبهه ای را از وجود او زایل کرده است^۴ و بدین سان برای شخص او هیچ گونه تردید و نوسان روانی در غیبی بودن این پیام باقی نگذاشته است تا محتاج اطمینان بخشی از سوی دیگران گردد^۵.

اما برای ما هنوز مجال این تأمل اساسی و بازرسی هست که آیا بروز این حالات یک امر مصنوعی و ساختگی است؟ آیا او می توانسته تمام نیروهای فکری خود را متمرکز کند و این نمود را در خود

بپروراند؟ یا این امر خارج از اختیار و اراده او و یک کارکرد کاملاً برونی بوده است؛ و اگر برای اراده او نقشی قابل نشویم، آیا عوارض داخلی بدنی یا روانی خاصی زمینه پیدایی این رخداد بوده است؟ دقت در زوایای زندگی و رفتار او نشان می دهد که هیچ وجه اشتراکی میان حالات او در برهه وحی پذیری و حالات یک فرد هیجان زده یا مبتلا به اختلال نیروهای عصبی که سبب زوال نیروی شعور و غلبه نابخردی و پرده درمی می گردد شناسایی نمی شود، زیرا افزون بر این که هشیاری و شعور کامل او در متن جریان تلقی وحی محفوظ است، این حالت منشأ عقل و علم و اشراق می گردد و این موقعیت را از بی هوشی و صرع و... جز آن متمایز می سازد:

﴿ اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذير مبين ﴾

آیا فکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچ آثاری از جنون (یا الهام یابی از دیوان) ندارد. او فقط بیم دهنده آشکاری است. (اعراف/۷/۱۸۴ و سبأ/۳۴/۴۶)

از جهت دیگر، اگر حالت و عوارض و سپس القای پیام مخصوص در تحت کنترل شخص پیامبر و اراده او بود، او به عنوان یک انسان در تعامل اجتماعی خود با مردم و مقتضیات تفکر خویش، هرگاه بدان نیاز داشت می بایست آن را در خود بیافریند، در صورتی که واقعیت تاریخ خلاف این موضوع را گزارش می دهد. در برهه ای از زمان وحی منقطع (فترت وحی) می شد^۶ و یا در شرایط بسیار حساسی که برای فیصله برخی جریانات جامعه نیاز مبرم بدان بود، با تأخیر مواجه می گشت! مانند جریان افک^۷ و... جز آن، همان سان که در پاره ای موارد نیز سخن وحی خلاف آن مشی معهود و رحمت بیش از حد او اظهار می شد:

﴿ ... ولاتكن للخائنين خصيماً. واستغفرالله ان الله كان عفوراً رحيماً. ولاتجادل

عن الذين يفتنون انفسهم... ﴾

... از کسانی نباش که از خائنان حمایت کنی. و از خداوند آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده مهربان است. و از کسانی که به خود خیانت کردند دفاع مکن... (نساء/۴/۱۰۵-۱۰۷)

﴿ ما كان لنبي ان يكون له ارض يثنى في الارض تريدون عرض الدنيا والله

يريد الاخرة والله عزيز حكيم ﴾

هیچ پیامبری حق ندارد از دشمن اسیرانی بگیرد تا آن که بر آن ها پیروز گردد. شما کالای ناپایدار این جهان را می خواهید، اما خداوند سرای آخرت را برای شما می خواهد و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. (انفال/۸/۶۷)

﴿ عفى الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين ﴾

(ای رسول ما) خدا تو را ببخشد. چرا (از سر مهر) پیش از آن که دروغگو از راستگو بر تو معلوم شود به آن ها اجازه دادی؟ (توبه/ ۹/ ۴۳)

انسان در اظهار مقاصد درونی و قلبی خویش آزاد است. گاه بنا بر مصالح و ملاحظاتی برخی از خواسته های درونی خود را کتمان می کند؛ اما اگر پیام از آن دیگری باشد و انسان پیام رسان و وظیفه اش ابلاغ تمامی آن پیام به دیگران، در این صورت او نمی تواند آن را در دل نگه دارد؛ و وحی خدایی است که کتمان پذیر نیست:

﴿ ... وتخفى في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان تخشاه ... ﴾

و آن چه در دل پنهان می داشتی، خدا آشکار ساخت و تو از (سرزنش) مردم ترسیدی، در حالی که خدا سزاوارتر به ترس است. (احزاب/ ۳۳/ ۳۷)

و پیامبر در رابطه با آن پیر و محض است. بدین سان هر چه دریافت می کند همان را به مردم می رساند:

﴿ وما هو على الغيب بضنين ﴾

پیامبر نسبت به آن چه از طریق وحی از عالم غیب دریافت داشته بخیل نیست (همه را بی کم و کاست در اختیار مردم قرار می دهد). (تکویر/ ۸۱/ ۲۴)

در مواردی با یک بیان بسیار هشدار دهنده جریان وحی را مستند به قدرت فوق العاده مقتدر غیبی و فراتر از مقدورات و تصرفات هر کس، حتی شخص پیامبر معرفی می کند:

﴿ وإن كادوا ليفتنونك عن الذى اوحينا اليك لتفتري علينا غيره واذأ لاتخذوك خليلاً. ولولا ان تبنتك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً. اذأ لاذقناك ضعف الحياة وضعف الممات ثم لاتجد لك علينا نصيراً ﴾

ای رسول ما نزدیک بود که کافران تو را فریب دهند تا جای آن چه به تو وحی کردیم، چیز دیگری بر وحی الهی بیوندی تا آنان تو را دوست خود گیرند. اگر ما تو را حفظ و ثابت قدم نمی داشتیم، نزدیک بود که اندک اعتمادی به ایشان پیدا کنی و در آن صورت ما دو برابر مجازات در دنیا و دو برابر بعد از مرگ به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یآوری نمی یافتی! (اسراء/ ۱۷/ ۷۳-۷۵)

﴿ تنزيل من رب العالمين. ولو تقول علينا بعض الاقويل. لاخذنا منه باليمين. ثم لقطعنا منه الوتين. فما منكم من احد عنه حجزين ﴾

قرآن کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده. اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلب (زندگی) او را قطع می کردیم! و هیچ یک از شما نمی توانست مانع شود و از او حمایت کند. (حاقه/ ۶۹/ ۴۳-۴۷)

در جای دیگری به همگان اعلام داشت که خدا باوران نگران از بین رفتن آن نباشند و دشمنان به این امید ننشینند:

﴿ اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ ﴾

همانا ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم او را به حتم حافظیم. (حجر/۱۵/۹)

از سوی دیگر، بنابر گزارش تاریخ و اشاره قرآن ملاحظه می‌کنیم که در اوایل بعثت هنگامی که وحی نازل می‌شد، جهت اطمینان از دریافت و حفظ آن، پیامبر تعجیل می‌فرمود و آن را قرائت می‌کرد تا چیزی از آن را از دست ندهد، در حالی که او در کلام عادی و معمولی خویش هرگز دغدغه خاطر و نگرانی و وسواس نداشت. به دنبال این عکس العمل بود که در یکی از عبارات وحی به او اعتماد نفسانی داده شد که از لحاظ تلقی وحی نگرانی نداشته باشد، چراکه جمع و حفظ قرآن به عهده خداست:

﴿ لَا تَحْرُكَ بِهِ لِسَانُكَ لَتَعْجَلَ بِهِ . إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ . فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ . ثُمَّ

إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴾

زبان تو به خاطر عجله در خواندن قرآن حرکت مده، چراکه جمع و خواندن آن بر عهده ماست و هنگامی که ما آن را خواندیم از آن پیروی کن؛ سپس شرح آن نیز بر عهده ماست. (قیامت/۷۵/۱۶-۱۹)

در جای دیگری دستور داده شد که به جای تعجیل در قرائت وحی، از پروردگارش درخواست فزونی علم کند:

﴿ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴾

... پیش از آن که وحی قرآن بر تو تمام شود در تلقی آن تعجیل نکن و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن! (طه/۲۰/۱۱۴)

وانگهی، حضرت رسول ﷺ پس از نبوت و در دوران رسالت خویش نیز در ارتباط با وحی هرگز اتکاء به خود نداشت، بلکه در حالت انتظار به سر می‌برد. او خود را مقهور قدرت خدای عزیز می‌دانست و البته امیدوار رحمت و فضل معبودش بود:

﴿ وَلَنْ نَشْتَأَنَّ لِنُذْهِبَ بِالذِّكْرِ أَوْ حِينَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا . إِلَّا رَحْمَةً مِنْ

رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴾

ما اگر بخواهیم آن چه را بر تو وحی فرستاده‌ایم از تو می‌گیریم، آن گاه کسی را نمی‌یابی که از

تو دفاع کند، مگر رحمت پروردگار تو شامل گردد که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است. (اسراء/ ۱۷-۸۶-۸۷)

البته این آیت در تبیین مشیت قاهر و جاری خداوند آمد و گرنه چیزی از وحی را خدا نبرد.^۸ این ها همه از یک سو، از جانب دیگر پدیده وحی برخلاف هر جریان فکری و کارکرد ذهنی دیگر که مستلزم زمینه سازی و مقدمات است، در تبلور و ظهور خود زمان خاصی را نمی شناخت؛ بلکه بنا بر حکمت و خواست القاکننده نیرومند غیبی نازل و افاضه می گردید، خواه در حال خواب یا بیداری، در حال سخن گفتن با دیگران، در مواجهه با دوست یا دشمن، در جنگ یا صلح و خوشی و ناخوشی و ... جز آن. بدین سان، او در مقابل این پیام جدید منقاد و پذیرنده محض است و با تمام وجود آن را اقبال می کند و در مقابل درخواست های تعویض محتوای وحی، با هشیاری کامل پاسخش این است که نه تغییر و تبدیل قرآن در اختیار اوست و نه حتی دیر و زود شدن وحی:

﴿وإذا تلى عليهم آياتنا بينات قال الذين لا يرجون لقاءنا انت بقرآن غير هذا او بذكره قل ما يكون لى ان ابدله من تلقاء نفسى ان اتبع الا ما يوحى الى انى اخاف ان عصيت ربى عذاب يوم عظيم. قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادرىكم به فقد لبثت فيكم عمرا من قبله افلاتعقلون﴾

هنگامی که آیات روشن ما بر آن ها خوانده می شود، آنان که امید لقای ما (رستاخیز) را ندارند، می گویند: قرآنی غیر از این بیاور و یا آن را عوض کن! بگو من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم. من فقط از آن چه وحی می شود پیروی می کنم. من اگر خدای را نافرمانی کنم از کیفر روز بزرگ قیامت می ترسم. بگو: اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم و از آن آگاه تان نمی کردم، چه این که مدت ها پیش از این در میان شما زندگی کردم. آیا خردورزی نمی کنید؟ (یونس/ ۱۰-۱۵-۱۶)

با این حال، مجال برای تفحص و بررسی روش تحصلی و اثباتی این فرایند جدید هم برای او و هم برای دیگران باز است. مفهوم این سخن آن است که او به عنوان یک انسان می تواند و بلکه می بایست در یک سنجش درون ذهنی، روان خود را کاملاً قانع به مبدأ برونی این رهیافت تازه کند:

﴿فان كنت فى شك مما انزلنا اليك فستل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلاتكونن من الممترين﴾

اگر در آن چه بر تو نازل کرده ایم تردید داری از آن ها که پیش از تو کتاب آسمانی را می خوانند سؤال کن و بدان که به طور قطع حق از طرف پروردگارت به تو رسیده. بنابراین هرگز از تردیدکنندگان مباش! (یونس/ ۱۰-۹۴)

البته لازمه این سخن وجود تردید در گیرنده وحی قرآنی نیست، بلکه نشانگر مُتَدِ اثباتی اقناع آمیز نسبت به مبدأ غیب وحی است.^۹

از این پس سراسر فصل های گوناگون و متناوب وحی که به منظور راهنمایی و بشارت و انذار و آگاهی بخشی جامعه بر پیامبر نازل می شود، همواره این نکته را در پی دارد که هرگز این مفاهیم متعالی مربوط به کاینات و آغاز و فرجام هستی، حقایق تاریخی، معیارهای اخلاقی، مفاهیم اجتماعی و ... جز آن در مجموعه دانش های متعارف ذهنی حضرت محمد ﷺ و معاصران و جامعه اش عنوان نبوده است. این مفاهیم آن قدر گسترده، دقیق و گرانمایه هستند که به وضوح جنبه ماوراء مادی بودن وحی را نمودار می سازند:

﴿ وَكَذَلِكَ أوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن

جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبادنا وانك لتهدى الى صراط مستقيم ﴿
همان گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، در صورتی که تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری ساختیم که به وسیله آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم راهنمایی می کنیم و تو بی تردید به راه راست هدایت می کنی. (شوری/۴۲/۵۲)

مفهوم این گونه خطاب ها که غالباً همراه با اعتراف گیری از شخص پیامبر در تعبیر «بگو» (قل) است، منتج این واقعیت است که حضرت محمد ﷺ در نگاه قرآن دارای دو گونه فکر کاملاً متمایز است^{۱۰}: یک دسته معرفت های شخصی که او هم همانند سایر انسان های هم عصر خویش از آن ها برخوردار بوده است؛ و یک سلسله معرفت هایی که فراتر از افق اندیشه عقلی و ذهنی اوست. این دو دسته آگاهی هیچ وجه اشتراکی با همدیگر ندارند و نقطه پیدایش معرفت های وحیانی او یکباره و پس از قرآن و وابسته به یک حادثه کاملاً فراعقلی است:

﴿ وَكَذَلِكَ انزلنا اليك الكتاب... وما كنت تتلوا من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك

اذا لارتاب المبطلون ﴿

این گونه، کتاب را بر تو نازل کردیم... تو هرگز قبل از این، کتابی نمی خواندی و به دست خود خط نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند تردید کنند. (عنکبوت/۲۹/۴۷-۴۸)

﴿ واذا لم تأتهم بآية قالوا لولا اجتنبتنا قل انما اتبع ما يوحى الي من ربى... ﴿

و هنگامی که در نزول وحی تأخیر افتد و آیه ای برای آن ها نیاموردی می گویند: چرا از پیش خود آن را برنگزیدی؟ بگو: من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود.... (اعراف/۷/۲۰۳)

﴿ قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لكم انی ملك ان اتبع الا یوحی الی... ﴾

بگو: من نمی گویم خزاین خدا نزد من است و من از غیب آگاه نیستم (جز آن چه خدا وحی کند) و به شما نمی گویم من فرشته ام. من تنها از آن چه به من وحی می شود پیروی می کنم... (انعام/۶/۵۰)

﴿ قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخیر وما مستنی السوء ان انا الا نذیر لقوم یؤمنون ﴾

بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آن چه را خدا بخواهد و اگر از غیب آگاه بودم منافع فراوانی را برای خود فراهم می ساختم و هیچ زیانی به من نمی رسید. من فقط بیم دهنده و بشارت بخش جمعیتی هستم که ایمان می آورند. (اعراف/۷/۱۸۸)

﴿ قل هو نبا عظیم. انتم عنه معرضون. ما كان لی من علم بالملا الاعلی اذ یختصمون. ان یوحی الی الا انما انا نذیر مبین ﴾

بگو: این خبر بزرگی است که شما از آن روی گردانید من از ملا علی (فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که مخاصمه می کردند (درباره پیدایش آدم)، خیر ندارم. تنها چیزی که به من وحی می شود این است که من هشدار دهنده آشکاری هستم. (ص/۳۸/۶۷-۷۰)

﴿ ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئاً هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیداً بینی و بینکم وهو الغفور الرحیم. قل ما كنت بدعاً من الرسل وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی وما انا الا نذیر مبین ﴾

بلکه می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته. بگو: اگر من آن را به دروغ نسبت داده باشم، شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید. او کارهای شما را بهتر می داند. همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد و او آمرزنده و مهربان است. بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی دانم خداوند با من و شما چه خواهد کرد. من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود و جز بیم دهنده آشکاری نیستم. (احقاف/۴۶/۸-۹)

در برخی از پیام های و حیاتی قرآن ملاحظه می شود که به نحو بسیار قاطع و صریح، نوعی محدودیت عمدی در فرایند وحی و در مورد موضوعی خاص در پیش روی اذهان آشکار می سازد تا همین نکته را واضح تر جلوه دهد که مسأله وحی یک پیام غیبی الهی است و با فکر شخصی حضرت محمد ﷺ به عنوان یک انسان متفاوت است:

﴿ ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك وما كان لرسول ان یاتی بایه الا باذن الله... ﴾

وما پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که سرگذشت برخی از ایشان را بر تو بازگفته ایم و برخی را نه. و هیچ پیامبری بدون رخصت خداوند آیه ای نمی آورد... (غافر/۴۰/۷۸)

در مواردی هم که تفصیل صحیح جریان های مدفون و ناشناخته تاریخ عبرت آموز اقوام و پیامبران و امت ها را برمی شمارد، درباره این جهت بسیار تأکید می شود که این منقولات تاریخی و حیاتی، موضوع شناخت پیامبر و معاصران و مخالفان وحی نبوده است:

﴿ تَلِكْ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾

این داستان (نوح) از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم، پیش از این تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید، پس استوار باش که فرجام نیک از آن پرهیزکاران است. (هود/۱۱/۴۹)

به راستی آیا حقایق پنهان در قلب زمان و عصرهای گذشته را می توان با قوه حدس یا ذکاوت و فراست دریافت؟ آیا پیامبر شاهد و حاضر آن وقایع بوده است یا کتابی داشته که داستان زندگی پیشینیان در آن ثبت بوده است؟ آیا درست ترین تحلیل، آن نیست که این سخنان را به اعتراف و ادعای گوینده اش سخن غیب بدانیم نه حاصل تلاش و فکر او؟

﴿ وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْأَيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾

و این گونه آیات خویش را به سوی تو می گردانیم تا نگویند آن ها را به درس آموخته ای و ما قرآن را برای جویندگان دانش بیان می کنیم. (انعام/۶/۱۰۵)

البته نابخردان و دل مریضان که نمی خواهند پیرو خرد زیست کنند، تفسیرهای مطابق خواست خویش را خواهند داشت:

﴿ وَقَالُوا اسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكْتَبْنَاهَا فَمَا تَمْلِكُ عَلَيْهِ بَكْرَةٌ وَأَصِيلًا. قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ﴾

و کافران گفتند: قرآن اسطوره های پیشینیان است که صبح و شام بر محمد ﷺ املا می شود. بگو: آن را خداوند آگاه به راز آسمان ها و زمین فرستاده است که او آمرزنده مهربان است. (فرقان/۲۵/۵-۶)

﴿ ... بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَكَثُرَهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴾

... بلکه او دین حق را برای آنان آورده، لکن بیش تر آن ها از حق روی گردان اند. (مؤمنون/۲۳/۷۰)

آیا می توان این فرض جاری در زندگی و عرف مردم را مقبول دانست که حضرت محمد ﷺ سخنان خود را به غیب و حیاتی منسوب می ساخت تا موجب نفوذ کلام و تقدس آن و تأثیر گذاری در

دل‌ها گردد و عامل رونق و پیشرفت کار وی شود؟ ظاهراً واقعیت‌های گوناگون مرتبط با وحی محمدی این داوری را مردود می‌شمارد. این سخن در شیوه کار سیاستمداران عالم که در راه رسیدن به مقاصد خویش استفاده از هر ابزاری را مجاز می‌شمارند موجه است و این همان تئوری است که قایل به تمایز میان انگیزه و انگیزه‌کننده است، اما سیره علمی و عملی پیامبر به تصدیق قطعی تاریخ چنین نبوده است. تعلیم و حیاتی او اثبات می‌کند که از دیدگاه وی برای رسیدن به مقصد حق که ادعای اوست تنها از طریق وسایل حق می‌توان به سوی مقصد گام نهاد و ابزار باطل هرگز نتایج حق را پدیدار نمی‌سازد:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ وَابْنُ رِبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا...﴾

زمین پاک، گیاهش با رخصت پروردگار نیکو برآید و زمین ناپاک جز گیاه اندک و کم ثمر حاصلی بیرون ندهد... (اعراف/۷/۵۸)

پیامبر دعوت راستین خویش را همان‌سان که متوجه مردم و راهنمایی ایشان می‌دانست، همان‌گونه خود را نیز در مقابل آن مسؤول و پایبند می‌شمرد:

﴿فَلَنَسْتَلْنَ الَّذِينَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلْنَ الْمُرْسَلِينَ﴾

و البته که ما هم از اعمال مردم و هم از اعمال پیامبران بازپرسی خواهیم کرد. (اعراف/۷/۶)

و احساس مسؤولیتش آن‌گونه همراه با مراقبت خویش بود که می‌فرمود:

﴿مَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي﴾

... نمی‌دانم با من چه گونه رفتار خواهد شد! (احقاف/۴۶/۹)

آن گرامی آن‌سان پی‌جوی رضای محبوب و خدای خویش است که به آسانی از تمنیات درونی خویش می‌گذرد. در احد وقتی مشرکان عموی عزیزش را مثله کردند سوگند خورد که با هفتاد تن از کافران چنین خواهد کرد، اما سروش حق این پیام‌وحی را بر او رساند:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾

اگر سزا می‌دهید بمانند آن‌چه با شما کرده‌اند سزا دهید. و اگر شکیبایی کنید، هرآینه آن برای شکیبایان بهتر است. (نحل/۱۶/۱۲۶)

بی‌درنگ راه عفو را برگزید که خدا می‌پسندید^{۱۱}.

اساساً آیا در این‌که وحی قرآن سخن غیب و پروردگار جهان است و پیامبر فقط ناقل و پیام‌رسان الهی است شاهدهی بالاتر از این هست که او به خودی خود با خصایص و امکانات بشری، ناتوان از آوردن چنین سخنی است؟ در سنجش ذهنی نمی‌گنجد که فردی امّی به اقتضای وسایل علمی عصر

خويش معارف و مفاهيمی را عرضه کند که فراتر از افق فکر و اندیشه انسانی است^{۱۲}. شرح، تفصيل حيات جهان و نیز انسان، همین طور تشریح جزئیات زندگی پس از مرگ انسان و سرنوشت نیکان و بدان، تبیین قوانین و برنامه های سیر زندگی انسان در این دنیا و نادیده نگرفتن هیچ بعدی از ابعاد و جوانب زندگی فردی و جمعی بشر از عهده کدام فکر درونی یا معلم بیرونی میسور و ساخته است؟ تاریخ اجتماعی انسان میلیاردها کتاب را در دل خود جای داده است و سراغ دارد، اما جز قرآن کدام یک از آن ها ادعای کامل بودن و جامعیت خويش را داشته اند؟

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ﴾

بر تو کتابی را فرستادیم که بیانگر همه چیز (مربوط به هدایت و سعادت انسان) است. (نحل/۱۶/۸۹)
 کدام نویسنده انسانی دارای سلامت فکری، این جرأت و شهامت را دارد که ادعا کند آخرین سخن گفتنی را او گفته است و تمام گفته هایش عین واقعیت و خدشه ناپذیر است؟

﴿ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴾

این کتاب هیچ گونه تردیدی بر نمی دارد. (بقره/۲/۲)

با آن که خصیصه تفکر هر انسانی تکامل تدریجی فزاینده است که پیوسته در جهت پالایش و رشد ایده های خويش گام برمی دارد، لیکن قرآن در طول دوران نزول نجومی حدود بیست و سه ساله خويش همواره یک آهنگ پرشکوه و همگون در لفظ و معنا را می آراید که خواننده به سادگی نمی تواند آیات آغازین و مکی آن را از آیات مدنی و فرجامین بازشناسد:

﴿ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا ﴾

خداوند نیکوترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه (در حسن و اتقان) نازل کرد. (زمر/۳۹/۲۳)
 از جهت دیگر آیا شرایط علمی، فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی، اخلاقی و ... جز آن در مکه خصوصاً و سرزمین حجاز عموماً در عصر بعثت این مقدار مستعد است که شخصی با سابقه چوپانی، تجارت و عبادت ویژه (تحنث) به یکباره کتابی همانند قرآن را بنویسد؟ اگر چنین است، آیا لازمه اش آن نیست که نوشته او لااقل بازتابی از خصایص فکری، اخلاقی، اعتقادی و سبک ادبی آن جامعه باشد و نه ویرانگر آن یا مخالف آن؟

در وحي محمدی پاره ای پیشگویی های غیبی مربوط به حقایق جهان^{۱۳} اظهار می شود که هرگز در قالب محاسبات عقلی و مقیاس های ذهنی و تجربی نمی نشینند. تبیین یک سلسله سنت های قطعی در روند فلسفه تاریخ و عوامل تمدن و افول جوامع انسانی و پیروزی فرجامین حق بر باطل

و ... جز آن، در تحلیل های فکری هیچ متفکر و جامعه شناس و مورخی که بر پایه متدهای شناخته شده انسانی فرضیه می پرورد بر نمی تابد^{۱۴}.

﴿... كذلك يضرب الله الحق والباطل فأما الزبد فيذهب جفاءً وأما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض﴾

... این گونه خداوند برای حق و باطل مثل می زند. پس کف (باطل) بزودی خشک و نابود می شود، ولی آب (حق) که سودمند مردم است در زمین می ماند. (رعد/۱۳/۱۷)

﴿الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء. تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها... ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الأرض ما لها من قرار﴾

ای رسول ما آیا ندانستی که چه گونه خداوند کلمه پاک (اعتقاد حق ثابت) را به درخت پاک زیبایی مثل زده که ریشه آن استوار و شاخه آن در فراز است. در همه وقت به خواست خداوند میوه های خوردنی می دهد... و مثال کلمه ناپاک (باطل) مانند درخت پلید است که ریشه اش بر روی زمین است و هیچ ثباتی ندارد. (ابراهیم/۱۴/۲۴-۲۶)

﴿انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون﴾

همانا ما قرآن را فرستادیم و ما نیز آن را نگه داریم. (حجر/۱۵/۹)

کدام نویسنده انسانی می تواند بگوید «کتاب من به عنوان برترین فکر، متن و محتوایش برای همیشه خواهد ماند»؟ اما این قرآن است که از جاودانگی خود در تاریخ بشر سخن می گوید. این ها آیات مکی اند، یعنی دوره ای که هنوز این حرکت فکری و حیاتی در آغاز راه است و هیچ زمینه ای برای گسترش ندارد. این همه وعده های قاطع نسبت به پیروزی حق دارای چه ضمانتی غیر از ضمانت یک نیروی شکست ناپذیر و عالم به تمام حوادث جهان است؟ این پیام وحی عصر مکه است که:

﴿ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون﴾

و همانا اراده نافذ ما پیشی گرفت بندگان را که به عنوان پیامبر فرستادیم پیروز خواهند بود. (صافات/۳۷/۱۷۱-۱۷۲)

این صراحت فکر نشده، قاطعیت و ضمانت خدشه ناپذیر، هر انسان خردمندی را متقاعد می کند و تنها بدین لحاظ معنا می یابد که قرآن سخن خداست و حافظ آن هم خدای جهان است و این صیانت، خلل ناپذیر است (صف/۶۱/۹). در برخی پیام های وحی قرآنی وعده مؤبد بر مقابله ناپذیری قرآن شده است:

﴿ قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن لياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً ﴾

بگو: اگر همه آدمیان و پریان گرد آیند تا مانند این قرآن را بیاورند نمی توانند مثل آن را بیاورند، هر چند پشتیبان همدیگر باشند. (اسراء/۱۷/۸۸)

﴿ وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين. فإن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة أعدت للكافرين ﴾

و اگر درباره کتابی که بر بنده خود فرستاده ایم شک دارید، یک سوره همانند آن را بیاورید و تمام گواهان خود را به غیر از خدا فراخوانید اگر راست می گوید. پس اگر این کار را نکردید و هرگز نمی توانید انجام دهید، از آن آتشی که سوخت آن مردم و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده است پروا کنید! (بقره/۲۳-۲۴)

به راستی چنین سخنی اگر از ناحیه یک فرد انسانی باشد، هراس انگیز و رعب آور نیست؟ در برخی پیام های قرآن سخن از حفظ و صیانت شخص پیامبر برای اتمام مقصد رسالت رفته است:

﴿ واصبر لحکم ربك فانك باعیننا ﴾

برای فرمان پروردگارت شکیبایی ورز که تو در دید (حفظ) مایی. (طور/۵۲/۴۸)

﴿ فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین. انا کفیناک المستهزئین ﴾

پس آن چه را بدان فرمان یافتی آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. هرآینه ما تو را از استهزاکنندگان کفایت کردیم. (حجر/۱۵/۹۴-۹۵)

﴿ یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلّغت رسالتہ واللہ یعصمک من الناس ... ﴾

ای پیامبر، آن چه را که از سوی پروردگارت به تو نازل شده به مردم برسان که اگر چنین نکنی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند. (مائده/۵/۶۷)

چه بسیار قدرتمندان و فرمانروایان تاریخ بوده اند که در میان یاران و محافظان خود به نیرنگ کشته شده اند، اما این وعده حراست شخص وحی پذیر در میان تهدیدهای دشمنان و خیانت های مرموز، اگر سخن غیب الهی نباشد چه ضمانتی دارد و چه اعتمادی به شخص پیامبر می بخشد؟^{۱۵} سیوطی روایت می کند که پیامبر شب ها نگیهان داشتند، وقتی این آیه نازل شد آن ها را کنار گذاشتند و فرمودند: «یا ایها الناس انصرفوا فقد عصمنی الله»^{۱۶}.

یک اصل قابل توجه دیگر که تفکیک میان فکر شخصی پیامبر و معرفت و حیانی قرآن را به روشنی ثابت می کند، بهره گیری از تاریخ ادبیات عرب و سبک شناسی عصر وحی است. این نکته قابل چشم پوشی نیست که سبک و مضمون کلمات شخصی پیامبر دارای قدمتی چهل ساله بود، لکن هیچ گونه اعجاب ویژه ای را در میان سخن شناسان و نقادان عرب برنیا نگیخت، در صورتی که واژگان و حیانی او چنان شگفتی ای را در آن ها ایجاد کرد که در تفسیر این سخن عاجز ماندند. پس از عصر وحی هم این دو گونه سبک و مضمون پیوسته جدایی خودش را حفظ کرد. مضمون و سبک گفتار شخص پیامبر ﷺ برای هر کسی که با قرآن آشنایی داشته باشد، به راحتی از مضمون و سبک کلام قرآنی قابل تفکیک است. سیاق کلام و واژه های خاص در قرآن چنان است که همانندناپذیر است و کسانی هم که در طول تاریخ در صدد تقلید و ماندسازای آن برآمده اند جز رسوایی حاصل دیگری به دست نیاورده اند، در صورتی که سخنان خود پیامبر و احادیث او فاقد چنین خصیصه ای است^{۱۷} و در پرتو همین نکته، فرض تعلیم قرآن به پیامبر ﷺ توسط افراد انسانی امری فاقد اعتبار علمی و به ویژه زبانی و ادبی است و بیش تر ناشی از شوخ چشمی است تا گواهی وجدان.

قوم عرب در قله فصاحت و بلاغت و سخن شناسی جای داشت و مرد و زن ایشان ارزش کلام ادبی را به نیکی می شناخت. باشگاه های ادبی، نمایشگاه های مسابقه شعر و سخنوری در میان شان برپا می گردید و «معلقات سبع» بهترین قصیده های برگزیده بود که به آب طلا نگاهشته شد و بر دیوار کعبه آویخته گشت و مایه مباهات صاحبان آن ها به شمار می آمد، اما وقتی قرآن آمد، تمام آن ها از جلوه و شکوه افتاد و از دیوار کعبه برچیده شد و جاذبه قرآن دل و جان همه را شیفته خود کرد^{۱۸} و گذشت زمان و تکرار قرائت، غبار کهنگی بر قامت استوار آن نپوشاند.

و کتابة اقوى واقوم قیلاً
 الله اکبر ان دین محمد
 طلع الصبح فاطفاً القندیلاً^{۱۹}
 لاتذکروا الکتب السوالف عنده

«الله اکبر! قطعاً آیین و کتاب محمد ﷺ (قرآن) نیرومندترین و استوارترین سخن است.

کتابهای پیشین را نزد آن نام میرید که سپیده (خورشید) درخشید، پس (اثر) چراغ را از میان برد. «
 اکنون ما به این نقطه نزدیک می شویم که منشأ و سرچشمه این پدیده ای که بی اراده و تأثیر گیرنده آن متظاهر می شود، به اعتراف خود پیامبر که گواه منحصر به فرد و مستقیم این حادثه است و در پرتو بررسی زندگی او و وسایل و روابط علمی او و معاصرانش و ویژگی های انحصاری قرآن که آن را همانندناپذیر ساخته است، از ذات و طبیعت محدود فرد او نیست. بدین سان راهی نیست جز این که

این پدیده فوق علمی را خارج از فکر و کشش شخصی او بدانیم، بلکه ناچاریم آن را اشراق و افاضهٔ یک غیب مطلق به شمار آوریم^{۲۰} و جست و جو برای پیدا کردن مصدر و منشأ انسانی برای وحی محمدی تلاشی بی ثمر است.

از مطالب صورت بسته در این مقال، نکاتی چند قابل استنتاج است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. وحی کلمهٔ مشترکی است که از رابطهٔ خداوند در ربوبیت و تدبیر سراسر گیتی حکایت می‌کند:

﴿ رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴾

پروردگار ما کسی است که هر موجودی را آفرید و راه رسیدن به مقصود را به او نشان داده است. (طه/۵۰/۲۰)

این فرایند گستردهٔ الهام بخشی، قوانین جاری در طبیعت، راه یابی غریزی موجودات حیوانی و قوانین تشریحی مخصوص انسان را پدیدار ساخته است که گیرندهٔ این نوع سوم افراد ویژه ای هستند. همچنان که قلمرو محدود معرفت‌های انسان، ناتوان از تحلیل و تبیین بسیاری از رازهای نهفته در جهان کیهانی و ادراکات غریزی عالم حیوانات است. طبیعتاً نمی‌توان توقع داشت که ماهیت وحی تشریحی پیامبران را که یک نوع رابطهٔ انحصاری با جهان ماورای طبیعت است دریابد، اما وجود این حقیقت را می‌توان از طریق ره آورد فکری و آثار و نشانه‌های آن شناخت که بهترین معرف هر کس اثر وجودی اوست.

در تبیین وحی نبوی همین مقدار می‌توان گفت که: وحی تلقی و دریافت پیام راهنمایی انسان از راه اتصال به غیب است و پیامبر تنها وسیلهٔ این سنخ ارتباط میان انسان‌ها و جهان دیگر، یعنی عالم مافوق طبیعت است که حاصل این پیام و ارتباط غیبی همان دین الهی و کتاب آسمانی است که به جامعه عرضه می‌کند^{۲۱}.

۲. حقیقت وحی تشریحی، تجلی علم الهی است و چون وحی ناشی از مقام علو و عظمت و عزت و حکمت خداوند است، در نتیجه حامل آن حقیقت سنگین جان انسان کامل است:

﴿ انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً ﴾

همانا ما سخنی سنگین بر تو می‌فرستیم. (مزمّل/۵/۷۳)

﴿ وَاِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ . نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ . عَلٰى قَلْبِكَ ... ﴾

و این قرآن نازل از جانب پروردگار جهان است که آن را روح امین بر قلبت نازل کرد...

(شعراء/۲۶/۱۹۲-۱۹۴)

گیرنده حقیقت وحی که به صورت قرآن ظهور می یابد، روح مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ بوده است، بدون آن که ابزارهای حسی و یا تفکر عقلانی در آن مداخله داشته باشد.^{۲۲}

۳. وحی از نظر مبدأ و سرچشمه آن که مقام علم الهی است «نازل» می شود (نزول مقامی و رتبه وجودی و نه مکانی یا اعتباری و ... جز آن) تا در حد لباس لفظ و جامه کتابت و کلام و در حد قرآن تدوین و آیات و سوره ها درآید و درخور فهم مردم گردد:

﴿ انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون . وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم ﴾

ما قرآن را به زبان عربی ساختیم تا در آن اندیشه کنید، درحالی که قرآن در لوح محفوظ نزد ما والا مرتبه و استوار است. (زخرف/۴۳-۳-۴)

اما دریافت حقیقت قرآن و وحی که فراتر از مفاهیم و سطح خرد و اندیشه بشری است و در مرتبه «لوح محفوظ» و «ام کتاب» است، جز با «عروج و صعود» پیامبر از عوالم طبیعی و حسی و عقلانی و ترقی به عالم ملکوت میسر نمی گردد. کسی می تواند از ام کتاب باخبر شود که عنداللهی شده باشد، یعنی پیامبر از حال عادی و معمولی خویش بالا می رود و اوج می گیرد و به مقام خلوتگاه بین خود و خدا راه می یابد و وحی الهی بر او تجلی می کند.^{۲۳}

۴. شعور وحی از سنخ علم شهودی و حضوری است. البته علم حضوری خاصی که فقط برای پیامبران رخ می دهد و در پرتو آن مشاهده عیانی حقیقت، هیچ گونه لغزش و خطایی بر دامن وحی نمی نشیند (عصمت) و هیچ نوع تردید و وسوسه ای را بر نمی دارد، به خلاف شهود غیر معصومان که از رهیافت خطا مصون نیست و در اصل کشف و یا در تطبیق مشهود بر معقول و تبدیل حضور و انتقال به مفهوم امکان اشتباه وجود دارد.^{۲۴} بدین جهت ایمان و اعتقاد پیامبر نسبت به وحی خودش با هیچ مشکلی مواجه نیست و تأملی نمی طلبد، چه این که استدلال وقتی نیاز پیدا می کند که رؤیت و مشاهده در کار نباشد. رویت وقتی مجال می یابد که رؤیت نباشد. کسی که احساس تشنگی دارد، برای تشنگی خود دلیل نمی طلبد. شاید بر همین اساس است که برخی بزرگان، وحی نبوی را به حالت حضور و بیداری تشبیه کرده اند که در آن حال تمام حقایق جهان آن گونه که هست برای پیامبر منکشف است.^{۲۵}

بدماد عقل را ره توشه از می زشهر هستی اش کردم روانه

۵. خصیصه مشترک هر نوع تجربه باطنی و معرفت مستقیم و بی واسطه این است که متن آن واقعه و حال رانمی توان به دیگری انتقال داد، اما این تمایز رانمی توان نادیده گرفت که معرفت و حیاتی هر چند

تجربه باطنی شخص پیامبر است، ولی منشأ «بعثت» پیامبر است، به خلاف تجارب عارفانه و مکاشفات دیگر که صرفاً ارزش فردی دارد. به عبارت دیگر اساساً هدف وحی نبوی رسیدن پیام الهی به مردم است. بدین جهت تجارب عرفانی پیامبرانه در عین این که حکایت از حال درونی پیامبر دارد، محتوای همگانی و بعثت به سوی جامعه را دارد. از این روی این سخن ناصواب خواهد بود که گفته شود: «پیامبران در کتاب های خویش چیزی جز کشف و شهودشان را نگفته اند و در کشف و شهود هم پروای دیگران مطرح نیست»، زیرا این درست است که کتاب آسمانی حاصل کشف و شهود پیامبر است، لکن متن و محتوای این کشف خود به گونه ای است که مخاطبه با دیگران را مطرح می کند و چگونگی تنظیم روابط حیات انسان ها را بیان دارد. قرآن که حاصل مکاشفات و الهام گیری رسول مکرم اسلام ﷺ از خداوند است، مشتمل بر قوانین جامع زندگی انسان است که تاکنون همواره پذیرفته و در عین حال شیوه کلامی همین مکاشفات قرآنی مشحون از استدلال و اقناع فکری و تحدی مردم است. بدین سان این تعبیر نیز نمی تواند مقبول باشد که «پیامبر محتوای خود آگاهی خویش را نمی تواند انتقال دهد، بلکه آن را به صورت جمله هایی به دیگران ارائه می کند»^{۲۶}، چه این که وحی قرآنی افزون بر معنا، لفظ آن نیز کلام خدا و متن وحی است و توسط پیامبر به دیگران ابلاغ شده است^{۲۷}:

﴿ اَنَا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ﴾

همانا ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم. (یوسف/۱۲/۲)

﴿ لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾

زبان را به آن (قرآن) حرکت نده تا در (دریافت) آن تعجیل ورزی. همانا جمع و قرائت آن بر ماست. پس هرگاه آن را قرائت کردیم، قرائت آن را پیروی کن. (قیامت/۷۵/۱۶)

اساساً قرآن بودن قرآن همین است که نفس وحی و عین همان چیزی که به رسول خدا ﷺ وحی شده است به مردم منتقل گردد، همان سان که خود «قُل» در «قل هو الله احد» و موارد دیگر باید ذکر شود، در حالی که در تکلم متعارف چنین چیزی معمول نیست و اگر کسی به ما امر کند که «در میان مردم برو و بگو خدا یگانه است»، ما باید برویم و بگوییم «خدا یگانه است»، نه آن که بگوییم «بگو خدا یگانه است»، زیرا کلمه «قل» در این جا دخالتی جز واسطه ندارد، همین سان در تمام امرهایی که متوجه پیامبر اکرم ﷺ است، مثل «اقرأ»، «فاصدع»، «بلغ»، «اعرض» و... جز آن. عین همان الفاظ امر یا نهی که متوجه شخص رسول خدا ﷺ است، دقیقاً به مردم منتقل شده است. این چیزی جز آن نیست که قرآن بودن قرآن به لفظ و معنا هر دو است و رسول خدا ﷺ

مرآت و وصول متن وحی به مردم است. مخاطب نهایی قرآن مردم اند، متتهی از دریچه نفس رسول الله ﷺ که به جهت سعه وجودی، تمام افراد بشر را زیر پوشش علم و احاطه وجودی و ادراکی خود گرفته است^{۲۸}:

﴿وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون﴾

این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند (نحل/۱۶/۴۴)

۶. اگر گفته می شود که پدیده وحی به عنوان یک نوع معرفت و وجدان خدادادی، رخدادی تفکرناپذیر و خردگریز است، منظور از این تعبیر آن است که راه وحی راهی نیست که کسی با تلاش فکری و یا ریاضت عملی آن را طی کند. این همان مطلبی است که عالمان دین شناس و متکلمان می گویند: وحی و نبوت، موهبت و فضل خدایی است و نه امر اکتسابی. خدای سبحان برای تکمیل امر هدایت انسان در مسیر سعادت، انسان های والا و شایسته ای را که خود می شناسد چه کسانی هستند انتخاب می کند و سروش هوش نواز غیب را بر جان آنان می ریزد:

﴿قالت لهم رسولهم ان نحن الا بشر مثلکم ولكن الله يمن علی من يشاء من عباده﴾

پیامبرانشان به آن ها گفتند: ما جز انسانهایی مانند شما نیستیم، ولیکن خدا بر هر که از بندگان خویش بخواهد (به نعمت نبوت) منت می نهد. (ابراهیم/۱۴/۱۱)

این نکته درخور تأمل است که تفکرناپذیری حقیقت وحی از نظر مبدأ و مقدمات و پیدایش آن هرگز مناقات با خردپذیری حاصل و نتایج و اهداف آن ندارد. قرآن که حاصل وحی نبوی پیامبر خاتم ﷺ است، حقیقت ایحای آن کار خداوند است و همین سان کیفیت دریافت آن توسط پیامبر خارج از دسترس فهم ماست، چون امری است خارق عادت و ناچار علتش نیز علتی است خارق عادت و خارج از علت های شناخته شده این عالم^{۲۹}، ولی قرآن از نظر مطالب و مضامین و اهداف و روش هایی که به مخاطبان خویش القا می کند، امری تفکرپذیر و قابل سنجش فکری است و مکرر از انسان ها می خواهد که در مضامین آن تدبر کنند و حتی منشأ الهی و غیبی آن را از این راه بفهمند:

﴿افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾

آیا در قرآن نمی اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می بود، در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسیار می یافتند. (نساء/۴/۸۲)

﴿...وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون﴾

و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آن چه را که برای ایشان نازل شده است و تا خود آنان نیز تفکر کنند. (نحل/۱۶/۴۴)

۷. در نگرش قرآن به وحی تشریحی بارها گفته شد که پیامبر، عالم به اسرار نهای و غیب عالم نیست. مفهوم این بیان آن است که او به عنوان یک انسان استقلالاً چنین آگاهی ای را ندارد، اما این مطلب منافات با غیب آگاهی پیامبر به اذن و مشیت الهی ندارد، چنان که به خوبی از قرآن کریم استفاده می گردد:

﴿... وانزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم﴾

و خداوند به تو کتاب و حکمت آموخت و آن چه را که نمی دانستی آموخت. (نساء/۴/۱۱۳)

﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول...﴾

عالم به غیب خداست (غیب مختص خداست)، پس بر غیب خویش کسی را آگاه نمی کند، جز رسولی که بخواهد.^{۳۰} (جن/۷۲/۲۶-۲۷)

۱. ابن خصیصه درباره هیچ کتاب آسمانی و هیچ پیامبر دیگری نیست، عیسی علیه السلام که آخرین سلسله پیامبران بنی اسرائیلی و نزدیک ترین پیامبر به زمان ظهور اسلام بوده است، آن قدر تناقض و تردید در شرح زندگی و پیام تاریخی او رخ نموده که برخی را واداشته تا وجود او را افسانه ای بدانند، نه تاریخی و داستان کتاب انجیل او معلوم است! ر. ک. محمدجواد مغنیه، الهدی الی دین المصطفی، ج ۱، جزء اول، شیخ رحمة الله هندی، اظهارالحق، ص ۵۹-۱۸۰، مورس بوکای، تورات، انجیل، قرآن و علم، آکادمی علوم شوروی، مبانی مسیحیت.
۲. مشرکان قریش به سرپرستی ابوسفیان، به بارگاه هرقل پادشاه روم می آیند و در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او شکوه می کنند. او از ایشان می پرسد: آیا او را دروغگو می دانید؟ ابوسفیان می گوید: نه. می پرسد: آیا او را خیاانتکار می شمارید؟ می گوید: نه... ر. ک. سبیل الهدی والرشاد الی سیرة خیر العباد، ۱۱/۳۵۴.
۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۸/۲۷۰، امالی صدوق، ص ۳۱.
۴. ر. ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳/۱۷۳.
۵. اشاره به نادرستی جریان ورقه بن نوفل که برخی ذکر کرده اند. برای شرح بیش تر ر. ک. محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ۱/۵۲.
۶. جهت توضیح بیشتر ر. ک. التمهید فی علوم القرآن، ۱/۸۳؛ بحارالانوار، ۱۸/۱۹۷ و کتاب های تفسیر ذیل سوره ضحی.
۷. بحارالانوار، ۱۸/۱۹۷، ر. ک. سوره نور، آیه ۱۱ به بعد و تفاسیر ذیل آیه.
۸. ر. ک. محمد حسین طباطبائی، المیزان، ذیل آیه نامبرده.
۹. ر. ک. المیزان، ۱۰/۱۲۲.

۱۰. المیزان، ۷۷/۱۸، نیز: مالک بن نبی، قرآن پدیده ای شگفت، ص ۱۳۰ به بعد.
۱۱. ر.ك. المیزان، ۳۷۷/۱۲.
۱۲. ر.ك. تورات، انجیل، قرآن و علم، فصل آخر، نیز: محمد ارغون، اسلام دیروز و امروز، فصل های ۱ و ۲.
۱۳. غیر از پیشگویی های خاص از قبیل شکست مشرکان مکه: «ام يقولون نحن جميع منتصر سیهزم الجمع ويولون الدبر» (قمر/۵۴ و ۴۴ و ۴۵) و... جزآن.
۱۴. ر.ك. حامد مقدم، ستهای اجتماعی در قرآن؛ مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ، ص ۱۹۰؛ نیز: گروه تفسیر یک بنیاد باقرالعلوم (ع)؛ معیارها و عوامل تمدن از دید قرآن.
۱۵. المیزان، ۴۲/۶.
۱۶. جلال الدین سیوطی، الدرالمشور، ذیل آیه تبلیغ.
۱۷. التمهید فی علوم القرآن، ۱۹۱/۴-۲۵۴.
۱۸. ر.ك. عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، ۲۴۶/۱.
۱۹. محمد رشید رضا، الوحی المحمدی، ص ۶۶.
۲۰. عبدالله دراز، النبأ العظیم، ص ۷۶.
۲۱. ر.ك. مرتضی مطهری، وحی و نبوت، ص ۱۴۲؛ مرتضی مطهری، ختم نبوت، محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص ۱۳۵؛ التمهید فی علوم القرآن، ۷/۱؛ عبدالعظیم زرقانی، مناہل العرفان، ۶۳/۱؛ محمد حسین ذہبی، الوحی والقرآن، ص ۱۰؛ عضدالدین ایچی، مواقف، شرح سید شریف، ۲۱۸/۸؛ محمد عبده، رساله التوحید، ص ۴۴؛ ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ۲۲۸/۱.
۲۲. المیزان، ۳۴۱/۱۵؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ۲۲۲/۳.
۲۳. المیزان، ۸۳/۱۸؛ تفسیر موضوعی، ۱۴۲/۳-۱۶۰، ۲۴۸/۴.
۲۴. تفسیر موضوعی، ۳۱۱/۶.
۲۵. المیزان، ۱۳۴/۲؛ نیز: محمد حسین طباطبائی، وحی یا شعور مرموز، ص ۱۷۵؛ المیزان، ۷۸/۴؛ تفسیر موضوعی، ۲۳۸/۷، ۱۱۲/۶، ۷۹/۴.
۲۶. ر.ك. اقبال لاهوری، احیای فکر دینی، فصل اوّل.
۲۷. ابوالحسن شعرانی، راه سعادت، ص ۲۳؛ نیز: النبأ العظیم، ص ۲۰.
۲۸. سید محمد حسین حسینی تهرانی، مهر تابان، ص ۱۰۶.
۲۹. وحی یا شعور مرموز، ص ۱۸۷؛ شرح مواقف، ۲۱۸/۸؛ مصنفات شیخ مفید، ۶۴/۴.
۳۰. ر.ك. المیزان، ۱۲۹/۲۰، ۳۳۷/۱۱، ۱۲۸/۷.

